



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ خرداد ۱۳۹۱

مصادف با: ۵ رجب المرجب ۱۴۳۳

جلسه: ۱۱۷

موضوع کلی: امتثال حکم

موضوع جزئی: نظریه حق الطاعة (نقد و بررسی)

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در نقد و بررسی مسلک حق الطاعة بود، تا اینجا ما سه اشکال نسبت به این نظریه مطرح کردیم؛ اشکال اول یک اشکال مبنایی بود و آن این بود که قیاس تشریح به تکوین قیاس مع الفارق است، اشکال دوم این بود که بر خلاف آنچه شهید صدر گفته‌اند، مشهور بین مولویت و منجزیت تفکیک نکرده‌اند؛ یعنی مشهور ملازمه بین اصل مولویت و منجزیت را قبول دارند لکن می‌گویند بین حدود مولویت و حدود منجزیت و حق الطاعة ملازمه‌ای وجود ندارد، این اشکال در واقع به این جهت بود که مشهور همان گستردگی را که درباره مولویت تشریحی قائل است در مورد منجزیت و امتثال تکالیف قائل نیست؛ یعنی اتیان به احتمالات را لازم نمی‌داند؛ چون اگر رعایت حریم مولی تا حدی لازم باشد که تکالیف محتمل هم باید اتیان شود دلیلی برای اکتفاء به احتمالات نیست بلکه در مواردی هم که اراده شارع معلوم یا حتی محتمل باشد امتثال لازم است، اگر ما بگوییم آن گستردگی که در مولویت تشریحی وجود دارد در حوزه منجزیت و حق الطاعة هم هست طبیعتاً وجهی برای توقف در تکالیف محتمله نیست بلکه باید گفت حتی اتیان به اراده محتمله هم رعایتاً حریم المولی باید لازم باشد، بعلاوه عرض کردیم اگر اتیان به احتمالات رعایت حریم مولی باشد از دید عقل حُسن دارد نه لزوم. اشکال سوم هم این بود که شهید صدر منشأ اشتباه مشهور را قیاس مولویت خداوند متعال به مولویت عقلائیّه دانسته‌اند در حالی که ما در اشکال دوم تبیین کردیم که اساساً مشهور مرتکب این قیاس نشده‌اند بلکه صرف نظر از اینکه مولویت عقلائیّه مشروط به وصول تکلیف باشد یا نباشد به طور کلی در مورد خداوند متعال آن گستردگی مورد نظر قائلین به مسلک حق الطاعة را قبول ندارند؛ یعنی ملازمه بین حدود مولویت و حدود منجزیت را انکار می‌کنند.

اشکال چهارم:

بر فرض بپذیریم مشهور مولویت ذاتیه خداوند متعال را با مولویت عرفیه و عقلائیّه قیاس کرده‌اند، این قیاس اشکال ندارد، ما در اشکال سوم گفتیم اصلاً مشهور بین مولویت ذاتیه خداوند و مولویت عقلاء مقایسه نکرده‌اند بلکه به طور کلی در مولویت ذاتیه خداوند متعال قائل به وسعت و گستردگی مولویت تا حدی که تکالیف محتمله را هم شامل شود، نیستند، اینجا می‌گوییم بر فرض بپذیریم مشهور چنین قیاسی کرده‌اند سؤال این است که آیا مولویت خداوند متعال و حق طاعت او قابل مقایسه با مولویت عرفیه و عقلائیّه هست یا خیر؟ باید بررسی کنیم ببینیم آنچه که از نظر شهید صدر اشکال دارد آیا

واقعاً اشکال است یا خیر، ایشان به این قیاس اشکال کرده و می‌گویند این مقایسه درست نیست و منشأ اشتباه مشهور را هم همین مقایسه دانسته است و معتقد است؛ چون مولویت خداوند متعال ذاتی و غیر مجعول است لذا حق طاعت او مثل مولویت او گسترده است و شامل تکالیف محتمل هم می‌شود اما مولویت عقلائیه چون غیر ذاتی و مجعول است لذا حق طاعت او هم تابع مقدار جعل است و این دو با هم قابل قیاس نیستند؛ یعنی می‌گویند ما نمی‌توانیم از مولویت عقلائیه به مولویت ذاتیه خداوند تعدی کنیم.

بنا بر آنچه که از مجموع کلمات شهید صدر و شاگردان ایشان که پیرو نظریه حق الطاعة هستند استفاده می‌شود در مورد این اشکال (اشکال شهید صدر به مشهور که عبارت است از قیاس مولویت ذاتیه خداوند به مولویت عقلاء) دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: اینکه اساساً در خود مقیاس علیه این خصوصیت وجود ندارد تا بخواهد به مقیاس تعدی شود؛ یعنی اساساً در خود مولویت عقلائیه، حق الطاعة مشروط به وصول قطعی تکلیف نیست که شما بخواهید بگویید حال که در مولویت عقلائیه حق الطاعة مشروط به وصول تکلیف است پس در مورد مولویت ذاتیه خداوند هم این چنین است، اصلاً در خود مقیاس علیه؛ یعنی مولویت عقلائیه وصول تکلیف شرطیت ندارد و این گونه نیست که حق الطاعة در مورد مولویت عقلائیه فقط در جایی ثابت باشد که تکلیف واصل شده باشد تا بخواهد این خصوصیت به مولویت ذاتیه خداوند هم تسری پیدا کند و در آنجا هم جاری شود.

احتمال دوم: اینکه در مولویت عرفیه و عقلائیه، حق الطاعة مشروط به وصول قطعی تکلیف است؛ یعنی از این جهت مشکلی در مقیاس علیه نیست لکن نمی‌توان از این خصوصیتی که در مقیاس علیه وجود دارد به مقیاس؛ یعنی مولویت خداوند تعدی کرد و این خصوصیت؛ یعنی شرطیت وصول تکلیف برای لزوم امتثال را در مورد خداوند هم ثابت دانست.

البته از ظاهر کلمات شهید صدر احتمال دوم استفاده می‌شود، مجموع مطالبی که ایشان در این رابطه بیان کرده‌اند نشان می‌دهد که ایشان می‌خواهند بگویند گویا در اینکه در مولویت عقلائیه این ویژگی هست که حق الطاعة وقتی ثابت است که تکلیف مولی به مخاطبین و مکلفین واصل شده باشد لکن نمی‌شود از این ویژگی در مولویت عقلائیه تعدی کرد و آن را در مورد مولویت خداوند هم ثابت دانست چون ایشان می‌گویند منشأ اشتباه مشهور، قیاس مولویت خداوند متعال به مولویت عقلاء است و این کلام ظهور در این دارد که گویا این ویژگی در مولویت عقلائیه وجود دارد و مشهور خواسته‌اند این ویژگی را برای مولویت ذاتیه خداوند هم ثابت کنند؛ یعنی اگر مکلف در مواردی قطع به تکلیف پیدا نکرد حق الطاعة ثابت نیست، پس ظاهر کلمات شهید صدر مطابق با احتمال دوم است لکن ما برای اینکه مطلب به طور کامل بررسی شود و ببینیم آیا اصلاً قیاس مولویت ذاتیه خداوند به مولویت عقلائیه درست است یا نه هر دو احتمال را بررسی می‌کنیم.

بررسی احتمال اول:

اما احتمال اول که اساساً در مولویت عقلائییه، حق الطاعة مشروط به وصول تکلیف نیست و اصلاً در بین عقلاء اگر مولویتی ثابت است شما به چه دلیل می‌گویید مشروط به وصول تکلیف است به گونه‌ای که اگر تکلیف واصل نشود و مکلف یقین به تکلیف پیدا نکند از اساس، حق الطاعة ثابت نباشد، باید ببینیم طبق این احتمال اصل مولویت عقلائییه به حکم عقل عملی است یا به جعل جاعل است؟ در دیدگاه شهید صدر به طور کلی فرق بین مولویت عقلائییه و مولویت خداوند متعال این است که مولویت‌های عرفی و عقلائی جعلی هستند که اگر اصل مولویت عقلائییه جعلی بود حدود این مولویت هم تابع جعل است یعنی سعه و ضیق مولویت عقلائییه به سعه و ضیق جعل مولویت بستگی دارد و ارتباطی با حکم عقل ندارد و وقتی به حکم عقل ارتباطی نداشت و همه چیز تابع جعل بود شما نمی‌توانید ادعا کنید که مولویت‌های عقلائییه مشروط به وصول قطعی تکلیف است. بلکه همه چیز تابع جعل است؛ یعنی ممکن است مولویت عقلائییه به گونه‌ای جعل شود که فقط تکالیف واصل لازم الامتثال باشند و ممکن است این مولویت به گونه‌ای جعل شود که تکالیف محتمله هم لازم الامتثال باشند و همه اینها تابع جعل است؛ مثلاً وقتی عقلاء می‌گویند شخصی که مردم به او رأی بدهند رئیس می‌شود، اصل مولویت این شخص جعلی است، حدود مولویت و حق الطاعة او هم تابع جعل است، پس اگر گفتیم حدود حق الطاعة تابع جعل است نمی‌توان گفت شرط مولویت عقلائییه، وصول تکلیف است و نمی‌توان ادعا کرد در مولویت‌های عقلائییه، اتیان به احتمالات لازم نیست بخاطر اینکه همه چیز تابع جعل است، پس در خود مقیاس علیه شرطیت وصول تکلیف وجود ندارد؛ یعنی اساساً خود مولویت‌های عقلائییه و عرفیه مشروط به وصول تکلیف نیست تا بخواهد از این مولویت به مولویت ذاتیه خداوند تعدی شود و این خصوصیت در مورد مولویت خداوند هم ثابت شود.

ما نسبت به این مطلب که اگر اساس مولویت و حق الطاعة تابع جعل باشد و به حکم عقل عملی ثابت نشده باشد پس باید حدود آن هم به واسطه جعل ثابت شود بحث داریم و قبول نداریم که اگر اصل مولویت، مجعول بود باید حدود مولویت هم مجعول باشد، ممکن است اصل مولویت جعلی باشد اما در عین حال حدود آن را عقل تعیین کند، ممکن است بعضی از حدود را جاعل معین کند و بعضی از حدود را هم عقل معین کند و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید، شما چرا فرض گرفتید اگر اصل مولویت جعلی بود لزوماً حدود آن هم باید جعلی باشد؟ ما در قید لزوماً اشکال داریم و می‌گوییم اگر اصل مولویت جعلی باشد امکان اینکه حدود آن توسط عقل تعیین شود وجود دارد و هیچ تالی فاسدی از دخالت و تصرف عقل برای تعیین حدود مولویت عقلائییه پیش نمی‌آید، چه بسا بعضی از حدود مولویت را عقل و بعضی دیگر را جاعل، معین کند بعلاوه چه بسا در مولویت عقلائییه هم، اصل مولویت را عقل عملی درک کند و شما به چه دلیل می‌گویید در مولویت‌های عرفیه و عقلائییه امکان درک اصل مولویت توسط عقل عملی وجود ندارد؟ ممکن است سؤال شود که چگونه ممکن است مولویت، عرفی و عقلائی باشد اما در عین حال عقل عملی آن را درک کرده باشد. به نظر ما ممکن است به همان ملاکی که عقل عملی مولویت را در مورد خداوند متعال درک می‌کند در مراتب ضعیف و پایین، این مولویت را برای عرف و عقلاء درک کند؛ مثلاً ما می‌گوییم ملاک حکم عقل به مولویت خداوند متعال خالقیت است که این ملاک در مورد عرف و عقلاء

معنی ندارد؛ چون عرف و عقلاء خالق نیستند اما آیا ملاک مالکیت که خود شما گفتید برای درک مولویت خداوند متعال وجود دارد نمی‌تواند در مورد عقلاء هم تصور شود؟ عرض ما این است که همان گونه که ملاک مالکیت از دید عقل موجب درک مولویت درباره خداوند متعال می‌شود اگر یک انسانی هم مالک باشد این ملاک برای درک عقل نسبت به مولویت مالک نسبت به مملوک کافی است یا مثلاً همان گونه که ملاک درک عقل نسبت به مولویت خداوند متعال، منعیت خداوند است و چون عقل می‌بیند خداوند منعم است برای او به عنوان ولی نعمت، مولویتی نسبت به منعم علیه درک می‌کند حال اگر در بین عرف و عقلاء هم عده‌ای اولیاء نعم بودند این ملاک برای حکم عقل به مولویت عرف و عقلاء کافی است. پس چه بسا ممکن است در مواردی عقل عملی مولویت عرفیه و عقلانیه را درک کند؛ یعنی اصل و اساس مولویت را عقل عملی ثابت کند و تابع جعل نباشد که در این صورت وقتی اصل مولویت توسط عقل عملی درک شود در مورد موالی عرفیه رعایت حریم مولی و احترام مولی را در این حد می‌بیند که به تکالیف واصله او عمل کند یعنی محدوده ثبوت حق الطاعة محدوده تکلیف واصل است که توسط عقل عملی درک می‌شود.

محصل اشکال ما به احتمال اول در کلمات شهید صدر و قائلین به مسلک حق الطاعة این شد که:

اولاً: به طور کلی اگر اساس یک مولویتی تابع جعل بود و اصل مولویت به جعل ثابت شد این گونه نیست که تعیین حدود آن هم کاملاً تابع جعل باشد بلکه عقل عملی می‌تواند در تعیین حدود جعل دخالت کند.

ثانیاً: این امکان وجود دارد که اصل مولویت عرفیه و عقلانیه هم به جعل جاعل نباشد و در مواردی عقل عملی به ملاکاتی که ذکر شد می‌تواند اصل مولویت را برای عقلاء درک کند که اگر اصل مولویت توسط عقل عملی درک شد حدود آن هم توسط عقل تعیین می‌شود و شرط و حد آن هم این است که حق الطاعة فقط در جایی ثابت است که تکلیف به مکلف واصل شده باشد.

پس در مجموع، احتمال اول که اشکال به مشهور را از این جهت می‌دانست که مقیس علیه اساساً این خصوصیت را ندارد که بخواهد به مقیس تعدی کند مورد اشکال واقع شد.

بحث جلسه آینده: احتمال دوم را انشاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»